

جایی برای سجده عشق



بانو فرشید افشار
پژوهشگر و کیل پایه یک دادگستری

هنر این سرزمین برگرفته از معنویتی است که مردمانش با ایمانی شگرف به آن رسیده‌اند هنر معنوی می‌خواهد از آب، باد، خاک و آتش و سایلی فراهم کند تا به تعالی برسد، تا بگوید که ایمان به خدا، اسراری دارد. ایرانی بارنگ و گل و آب، هنر می‌آفریند. هنری مانا که در نقوش به یادگار می‌ماند. در نقوش طاق مسجدها، در معماری بناهای ماندگار، در تار و پود فرش‌های فراهم آمده برای سجده عشق.

کیست که زاینده رود، چهارباغ، هشت بهشت، میدان نقش جهان، آرامگاههای قدسی حافظ و چشم نواز سعدی و دل انگیز عطار، آرام بخش خیام، و حماسی فردوسی، دروازه‌ی قرآن و غار علی صدر، و کتیبه بیستون را که عشق بنیاد نهاده است، نخواهد و به آن عشق نورزد. کویر رانگریم که دور از نظر مشتاق نیست و موجهای بلورین و نمکین براقش چشم هر بیننده را می‌افروزد با هوایی صاف، و آفتابی درخشان.

و این همه، نیمی از هویت ماست و نیم دیگر در معنویت، اخلاق، فرهنگ و آداب و رسوم و قومیت‌ها (اقوامی که همه از اجزای متشکل ملیت و مردمی ما هستند)، نهفته است. جایی که به میهمان ارج می‌نهیم و از او به گرمی پذیرایی می‌کنیم، آنجا که به دانش و دانشمند و افراد باتجربه احترام داریم، آنجا که به خنانه و خانواده و کیان آن شرافت و آزادگی پایندیم، آنجا که به کلام خدا و بیان وحی پایندیم و آنجا که قدرشناس استاد و معلم علم و ادب و هنر هستیم و کل آنچه که فرهنگی به سامان و بلند پایه و تاریخی ما را پوشش داده است.

هویت ما فرهنگ ایرانی و اسلامی و هویت اخلاق و سنن و آداب و رسوم و تاریخ و روش مراودات و گرمی ارتباطاتمان با هموطن، هم دیار و خویشاوند، شهروندان، دوستان و

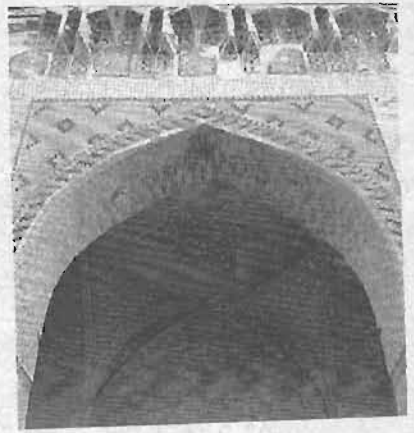


روح نواز، حسینیه‌های کتیبه نشان منقش و خوش نگار به اشعار محتشم و کلیم کاشانی، بازارها و سوها (سوق‌ها) با طاق قوسی و ضربی بی توجه باشد؟ چه می‌توان گفت از رمز و راز اتکا به البرز سر بلند، الوند خوش قامت، زاگرس بی مانند و بینالود و هم آلود که در دامان عاطفه‌ی ایران آرمیده‌اند. و چه می‌توان گفت از امواج خروشان دریای نیلگون خزر که سر بر ساحل آرام می‌کوبد و شنهای ساحلی که به آستان خزر سر نهاده‌اند، از خلیج فارس آرمیده در آغوش خاک این مرز و بوم در آبی تند آسمانی که حال و هوای آئین مهر را در دل هر ایرانی بوجود می‌آورد، کلبه‌ها و کومه‌های باطاق سفالی گلرنگ و آخوایی، دریچه‌ی بسته و چشم شیشه‌ای گشوده‌ای در دل بیشه‌زارهای مه‌آلود و سبز و سبز سیر و سبز زیتونی و سبز حنایی دامان گیلان و شمال.

هنر این سرزمین برگرفته از معنویتی است که مردمانش با ایمانی شگرف به آن رسیده‌اند هنر معنوی می‌خواهد از آب، باد، خاک و آتش و سایلی فراهم کند تا به تعالی برسد، تا بگوید که ایمان به خدا، اسراری دارد.

چه رازی است در نرده‌ها و تارم‌ها، ایوان‌های بلند و ستون‌های استوار، طاقی‌ها و طاقچه‌های بالا و رف‌های دور از دست، زیرزمین‌های شمالی تاریک و روشن و نم‌دار، آب انبار و سرداب پاشیر و جوی قنات و آجرهای ساییده و نمور اما محکم و پابرجا، هشتی‌های دل‌باز و روشن و دالان‌های باریک با رهگذران خرامان، پنجه‌های در هم فرو رفته، کاشی‌های مشبک آبی آسمانی، زیرزمین‌های جنوبی خلوت با سایه‌های شطرنجی، حوض‌های انحنایی، با آبهای سبز جنگلی، پاشویه‌های کناره‌ی آنها، لجن‌های برآمده رخشان روی آب، خزه‌های کناره‌های حیاط خاطره‌ها، گارتنگ‌های ابریشمی گوشه‌های دیوار پایدار، دیوارهایی با آجرهای فزاقی، بهمنی و هره‌های باریک و لغزان و جاگلدانی، صندوق‌خانه‌های اسرارآمیز، سرداب‌های خیال آفرین، دیوارهای کاهگلی، پیچ و تاب پله‌های راه برده به بام نور آسمان‌های پر ستاره، مامن دب اکبر و خوشه پروین، ناودان‌های سر فرود آورده در صحن و سرا و سرشک‌آلود منظرها، بیدمجنون موی آویخته در آب، اکالیپتوس شاداب و مداوا، درخت خرمالو و انجیر گوشه گوشه‌ی باغچه‌ی گلکاری شده و درختانی شاخه فرو رفته در آب حوض‌های ساکن و آرام بخش، باغچه‌های پر گل، شیشه‌های مثلثی و مسدسی رنگین، به درهای چوبی قهوه‌ای تند، ایوان‌های سرافراز و رواق‌های چشم نواز، رحل‌های باز رو به آسمان رویا، جانمازها و سجاده‌های ترمه‌ای و مخملی، چه رازی نهفته است که هر ایرانی پاک‌نهادی فکر و یادش با آنها عجین شده است.

چه کسی هست که به خانه‌های قدیمی و دل انگیز، مسجد‌های کهن، کاشی‌کاریهای



هم نوایان است و نیز مناسبات شایسته با دیگر ملل و اقوام فرامرز ایران.

ما هویت ملی، تاریخی، فلسفی و عرفانی و ادبیاتی کهن داریم، دیرینگی عرفی، فرهنگ سنتی پایا و آداب و رسوم سرزمینی داریم. سیر و تحول آزادی و حریت داریم. اینها همه باید در آینده تاثیرگذار باشد و ما را از خود بیگانه نسازد. چنانچه گرایش به بحث از هویت ملی داشته باشیم، باید در این باره بنیان‌های تاریخی، فرهنگی و ملی را مد نظر قرار دهیم.

هویت ما در صنعتان، تولیدمان، کاردستی‌ها و صنایع ویژه دستی، خاتم کاریها، حکاکی‌ها، قلم کاریها، تذهیب‌ها، خوش‌نویسی‌ها، خطاطی‌ها، هنرها و سایر فناوری‌های خاص این سرزمین کهن است و باید مفاخر ادبی و ذخایر هنری خود را غنا و رونق بیشتری بخشیم.

در دنیای پر آشوب و آفت‌زده‌ای که همه مرزهاشان را به جد حفظ کرده و سردمداران استیلا، استعمار و استبداد جهانی، چشم به مرز و بوم و خاک و تل و مفاک کشورها دوخته‌اند و بعضاً پنجه و نیش و شاخ و شانه‌ی ددوار خود را نشان می‌دهند، لزوماً باید به کاشانه و دیار و مامن خود دل‌بسته و پابند بوده، هویت خود را، هویت ملی، فرهنگی و تاریخی خود را، حفظ کنیم و اگر از دید جهانی شدن نیز بنگریم که کاری است شدنی، مانند ملت‌های دیگر با حفظ مواضع حیاتی خود و با قید هویت به آن فکر کنیم، که اگر غیر از این باشد اضمحلال و نابودی را در بردارد.

ما باید هویت ملی مان را حراست کنیم. چگونه می‌توانیم هویت ملی و تاریخی خود را فراموش کنیم که باید آنرا به جهانیان عرضه کنیم و بشناسانیم تا در مختصات خار جیان، گم و پرت نشویم. باید مشخصات ملی، فرهنگی، اخلاقی، سنتی، آداب و رسوم پسندیده و رسوم دیرین را حفظ کنیم و بشناسانیم. بدیهی است این همه

می‌بایستی با قید قبول عوامل تجددگرایی سالم و کارآمد، و با قبول دانش و علوم، و با پذیرش آنچه که باعث پیشرفت ما می‌شود، باشد.

ما به هویت ملی خود دل‌بسته‌ایم، به سرزمین خود وابسته‌ایم، آنجا که پدران و مادران، با موی سپید و روی خندان جا دارند و جاداشته‌اند، چشم از آنها بر نمی‌گیریم تا توانمان هست، و دست از دامانمان بر نمی‌داریم تا وجدانمان بیدار است. ما به گنبد آبی ضریح نقره‌ای، کتیبه‌های عشق در جای جای وطن دل‌بسته‌ایم. حال ره‌های عشق در به این مرز و بوم، جانمان را مشتاق و ذوقمان را سرشار کرده است.

ما ایرانیان به دو صفت اسلامی و ایرانی هویت بسته‌ایم، از دیر باز نیاکان ما به آب و خاک عشق ورزیده و در حراست مرزها و توجه به استقلال کوشیده‌اند. آنها به اتکالی خداوند و با قلبی آکنده از توحید و معنویت به آب و خاک خود چشم دوخته‌اند. چه تلاش‌ها که برای آزادی و سربلندی ایران و ایرانی انجام نگرفته است. هیچ کس سنگرها و خاک ریزها و مواضع جبهه و دفاع را در هفت سال سخت از یاد نبرده است.

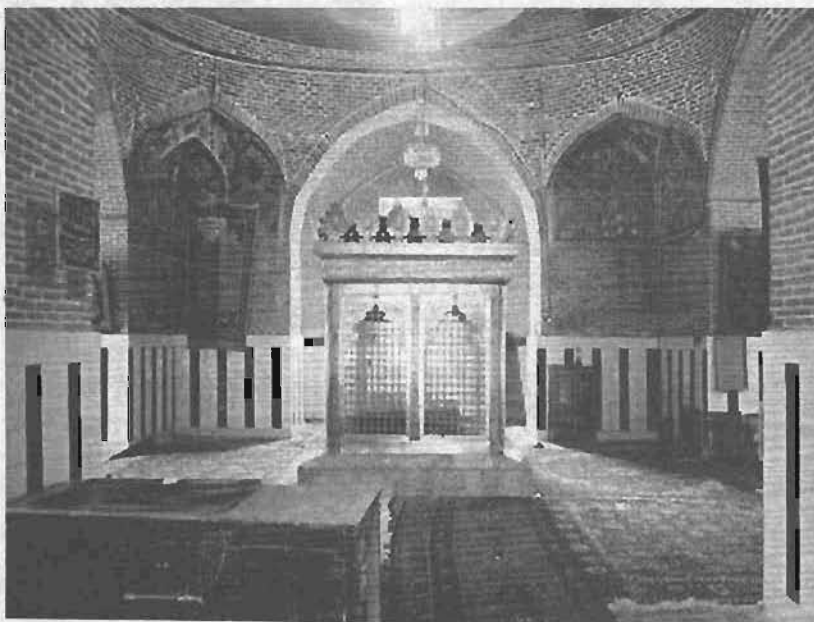
ما باید هویت ملی مان را حراست کنیم. چگونه می‌توانیم هویت ملی و تاریخی خود را فراموش کنیم که باید آنرا به جهانیان عرضه کنیم و بشناسانیم تا در مختصات خار جیان، گم و پرت نشویم

ملیت‌گرایی از دید این قلم، ایران باوری و ایران دوستی است. باید با همه خصوصیات دیرین سرزمینی، ایران را باور کنیم، ایرانیان را باوری کنیم و به هموطن عشق بورزیم.

این نکات مفهوم نژادگرایی و خاک پرستی را نمی‌رساند که ما برایمان به خداوند یکتا و بی‌آمدهای آن پابندیم و نیز به پیامبر اکرم که از غار حرا به معراج رسید و یک تنه و با تلاش، جاهلیت را به دانایی و آگاهی رساند. ملیت‌گرایی ما باید به آزادی انسان بیندیشد و با استعمار بستیزد و استعمار انسان را طرد کند.

عشق به این مرز و بوم نه صرفاً از جهت مادی در دل ایرانیان جای گرفته، بلکه به عنوان پایگاهی برای حفظ و حراست ناموس و تقوا و امنیت و اجرای حق و داد، مورد نظر و علاقه بوده و همچنان هست. بدیهی است نمی‌شود و مشکل است در بی‌بایگی و بی‌جایی و بی‌سروسامانی، بدون کاشانه و مامن، آسوده خاطر بود و به وظایف انسانی، اخلاقی، فرهنگی و ملی بدرستی عمل کرد. ما به هویت خود، سخت پابندیم و ملیت خود را می‌ستاییم. ملیت خواهی و ملیت‌گرایی ما مفهومی وسیع دارد. در علاقه به آب و خاک و مردم این سرزمین و خداجویی و گرایش به وحی.

بحث ملیت‌گرایی آنجا به ضرورت می‌رسد که بحث جهانی شدن، مورد توجه ملل و دولت‌ها و مساله مورد بحث و گفتگو و حرف و حدیث این روزهاست. این امر نباید دل و جان ما را ناآگاهانه مشغول سازد و نباید ما را از مراحل هوریتی مان پرت کند. ضروری است در این سیر تحول بانديشه و عشق، ایران را باور کنیم و ایرانی





عشق به این مرز و بوم نه صرفاً از جهت مادی در دل ایرانیان جای گرفته، بلکه به عنوان پایگاهی برای حفظ و حراست ناموس و تقوا و امنیت و اجرای حق و داد، مورد نظر و علاقه بوده و همچنان هست.

و عطار می گوید:
شهر شایبورم تولدگاه بود
در حرگاه رضام راه بود
عاقبت کردم به نیشابور جای
اوفتاد از من به عالم این صدای
و ... در پایان می فرماید:
در نیشابورم به کنج خلوتی
با خدای خویش کرده وحدتی

عشق به میهن و سرزمین برای ما نه هدف که وسیله ای است به منظور پایگاهی برای حفظ و تداوم آرمانهای خدایی مان، حریت و آزادگی، پاسداشت ناموس و تقوی و امنیت فردی و اجتماعی.

چه رمزی است در مسجدهای محرابی و شبستانی و رواقی و کنبدهای نیلگون و کاشی های فیروزه ای و برق جیوه ای حرم ها و چکه های درخشان حوض های معراج صحن و حرم که خداجویان در اطراف آن سر و روی را به نور آب تطهیر می کنند.
چه رازی است در قد و قامت سروهای سرفراز و نارون های شاخه در هم تنیده ی سالیان و سپیدارهای خوش قد و بالا که با برگ های شفاف و مغز پسته ای و زرد اُخرایی و بعضاً برگ های پنجه گسترده خود با آهنگ باد و نسیم دست افشانی و افراهای دلاویز و بیدهایی که موی پریشان می کنند، چه رمزی است در کنگره ها، دندانان های بالای ستون ها و قرنیس ایوان ها، تارم ها، نرده ها، قندیل ها و چراغ آویزها، فانوس های رواق و تالار، تورهای رقصان نسج مازندران و حریرهای لرزان چالوس آویخته به درهای پنج دری ها و اتاق های فراخ و چشم نواز منزل ها، راستی چه سری است؟ چه رمز و رازی است؟ که هر ایرانی پاک نهاده، به اینان پایند است؟ و در بی فرصتی برای سجده عشق؟

عطار با آن همه زمینه عرفانی و خداشناسی می داند که خداجویی و خداپرستی نیز نیاز به پایگاهی دارد و او می داند که استقلال و امنیت نیشابور وابسته به امنیت و استقلال و آزادی ایران است. ملیت خواهی ما مفهومی وسیع دارد و عطار گونه به سرزمین و خداجویی می اندیشیم. باز می گردیم همچنان به ویژگیهای سرزمینی، چه رازی است در ایوان ها و مهتابی ها، رواق ها و پیشخوان ها و پاگردهای تو در تو در ارسی های با صد شیشه رنگین، چه سری است در کنج شاه نشین های سرای و تالار و هال و دهلیز و راهروهای جایگاه رفت و آمد و نشست و برخاست زنان و مردان کوشای این مرز و بوم؟ چه رازی است در فرش های خوش نگار و دل انگیز و پستی های ترکمنی و گلیمی و جاجیمی و مخملی و گبه های نقش برجسته و فرش های گسترده و پلاس های دلاویز عنابی فام و سرخ و یشمی و سرمه ای حاصل دسترنج زنان ناخن حنایی و دختران گیسو طره ای، کوشا و زحمت کش که هر ایرانی نقش رنج آنها را در ضمیر خود می بیند؟

داناور باشیم. هویت و شخصیت میهنی خود را کرده و از پایگاه میهنی به جهانی شدن می اندیشند، ما نیز باید چنین کنیم. که ما زادگاهی تاریخی، سرزمینی دیرگاهی و مرز و بومی به سامان داشته و داریم و کیان خانه و خانواده، تاریخ و فرهنگ و وطن دوستی در انسجام شخصیت و هویت ما، نقش داشته است. عشق به میهن و سرزمین برای ما نه هدف که وسیله ای است به منظور پایگاهی برای حفظ و تداوم آرمانهای خدایی مان، حریت و آزادگی، پاسداشت ناموس و تقوی و امنیت فردی و اجتماعی. دانشمندان، شعرا و نویسندگان ما برای حرمت وطن و پاسداری از آن آثار ذیقیمتی دارند از جمله در شرح حال عطار نیشابوری مسافر هفت شهر عشق مطالبی می خوانیم حاکی از وطن خواهی و میهن دوستی، در شرح احوال عطار شاعر بلند پایه عرفانی ما، شعری است منتسب به مولانا که می فرماید:

من آن ملای رومی ام که از لفظم گهر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم